

## منطق علی بن ابی طالب علیه السلام در انتصاب والیان

### کوفه و یمن و مصر

که امیررضا توکلی<sup>۱</sup>

که غلامرضا جلالی<sup>۲</sup>

doi 10.61186/HAS.2024.1921.1074

که علی قلی زاده<sup>۳</sup>

### چکیده

زمانه خلافت قریب به پنج سالة علی بن ابی طالب علیه السلام و ساختار و سازوکار حکمرانی ایشان پیوسته محل توجه مورخان و پژوهشگران بوده و است. بی تردید از مهمترین ارکان حکومت علی بن ابی طالب علیه السلام والیان و فرمانداران او هستند که نقشی بی بدیل در اداره حکومت و پیشبرد آن داشته اند؛ ازاین رو پژوهش های مختلفی درباره شخصیت و کارنامه آن ها در چارچوب خلافت خلیفه چهارم مسلمانان انجام گرفته است. در این میان ارتباط بین شخصیت و کارنامه والی با منطقه ای که در آن به امارت برگزیده شده است و اینکه علی بن ابی طالب علیه السلام به آن توجه کرده اند یا نه، سوال مهمی است که نگارنده درصدد پاسخ به آن برآمده و در مرحله نخست برخی مناطق مهم جغرافیای حکومت علی بن ابی طالب علیه السلام (کوفه، یمن، مصر و مدائن) را بررسی کرده است. گفتنی است نتایج این پژوهش که بی تردید کمک بسزایی به دولتمردان و حکمرانان اسلامی در کم و کیف انتصاب کارگزارانشان می کند نشان می دهد که در زمانه حکمرانی علی بن ابی طالب علیه السلام انتصاب هر فرد بسته به شرایط جغرافیایی و سیاسی و اجتماعی انجام گرفته و ارتباط تنگاتنگی میان کارنامه و شخصیت والی و محلی که بدان گماشته شده وجود دارد. گفتنی است این پژوهش به روش توصیفی تحلیلی و با تأکید بر مطالعات تطبیقی انجام شده و اطلاعات آن به شیوه کتابخانه ای جمع آوری شده است.

**واژگان کلیدی:** علی بن ابی طالب علیه السلام، والیان، کارگزاران، منطق انتصاب، حکومت اسلامی، خلافت.

۱. دانش آموخته سطح سه رشته تاریخ و سیره اهل بیت علیه السلام، مدرسه تخصصی قرآن و عترت، حوزه علمیه

خراسان (نویسنده مسئول)، tavakoliamireza@gmail.com

۲. رئیس گروه سادات و انساب بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، jalali\_fh@yahoo.com

۳. استاد حوزه علمیه خراسان، gholizadeali110@gmail.com

در خصوص کارگزاران و والیان حضرت پژوهش‌های مختلفی در ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی اخلاقی و روان‌شناختی انجام گرفته که ازجمله آن می‌توان به آثاری همچون «ملاک‌های گزینش کارگزاران در حکومت علوی (ع)»، «روش برخورد امیرالمومنین علی (ع) با کارگزاران متخلف»، «راهکارهای اصلاحات نظام عزل و نصب کارگزاران براساس اندیشه و سیره امام علی (ع) در نهج البلاغه با نقدی بر اندیشه سیاسی ماکیاولی»، «تیپ‌شناسی کارگزاران امام علی (ع) در ایران» اشاره کرد؛ به‌خصوص کتاب ارزشمند سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب امیرالمومنین (ع) اثر جناب علی‌اکبر ذاکری که در آن به‌طور تفصیل این مهم بحث و بررسی شده است. در کنار این پژوهش‌ها برخی از کارگزاران همچون مالک اشتر، سهل، عثمان بن حنیف، زیاد بن ابیه، عبدالله بن عباس و... به‌طور اختصاصی شخصیت‌شناسی شده و درباره زندگی و کارنامه فعالیت‌هایشان به‌طور مبسوط پژوهش شده است. علی‌رغم پژوهش‌های مختلف درباره والیان و کارگزاران علی بن ابی‌طالب (ع) اما این سوال مهم که آیا تناسبی بین شخصیت و کارنامه والی با منطقه‌ای که ولایت آن را به عهده می‌گیرد وجود داشته یا نه، تاکنون مورد توجه قرار نگرفته و پاسخ روشنی بدان داده نشده است (نک: ذاکری، ۱۳۸۶).

در این میان نگارنده درصدد پاسخ به این مهم برآمده و منطق علی بن ابی‌طالب (ع) را در برخی نقاط مهم جغرافیای حاکمیت اسلامی (کوفه، یمن، مصر و مدائن) تدقیق و بررسی کرده و در این زمینه به یافته‌های درخور تأملی نیز رسیده است.

نظام‌هایی که از حکمرانی علوی الگوبرگرفته می‌کنند راه بسیار دشواری در پیش دارند؛ چراکه در ابتدا و تا حد امکان می‌بایست فهم درستی از سیاست‌گذاری‌های کلان در چهارچوب اسلام پیدا کنند و درثانی مدیران و کارگزارانی را انتخاب کنند که اولاً منطبق بر همان سیاست‌های کلان رفتار کرده و ثانیاً با نقشه‌برداری از منطق انتصابات امام (ع) و قرار دادن گزینه مناسب در جای مناسب شاهد بیشترین کارآمدی ممکن باشند؛ ازاین‌رو پژوهش پیش رو می‌تواند چراغ راهی برای حکومت‌ها و دولت‌های اسلامی باشد و آن‌ها با فهم منطق امیر مؤمنان (ع) در انتخاب والیان خود و الگوبرگرفته از روش آن حضرت

می‌توانند عملکرد بهتری از خود به جای گذارند. همچنین از دیگر اهداف این پژوهش پاسخ فنی و علمی و دقیق به شبهاتی که درباره برخی عزل و نصب‌های کارگزاران علی بن ابی طالب (ع) مطرح می‌شود است.

در آخر باید گفت که این پژوهش به روش توصیفی تحلیلی و با تأکید بر مطالعات تطبیقی انجام و اطلاعات آن به شیوه کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که امیر مؤمنان (ع) دقت و ریزینی خاصی در انتخاب کارگزاران خویش داشته‌اند و برای پیشبرد هرچه بهتر منویات خود در اداره جامعه اسلامی ویژگی‌های فردی کارگزار و منطقه‌ای که می‌خواسته‌اند او را برای آن انتخاب کنند را لحاظ می‌کرده‌اند.

## ۱. منطق انتصاب والیان کوفه

کوفه در زمان خلافت امیر مؤمنان (ع) در مرکزیت جغرافیای حاکمیت اسلامی قرار داشت؛ شهری مرکزی که از شرایط آب‌وهوایی خاصی برخوردار بوده و حضور قومیت‌های مختلف عجم و عرب عدنانی و قحطانی رنگ‌وبوی فرهنگی و سیاسی خاصی به این شهر پادگانی و تازه‌تأسیس اسلامی داده بود (طبری، ۱۳۸۷: ج ۳، ۱۴۵)؛ ازاین‌رو می‌طلبید که علی بن ابی طالب (ع) هر نامی را در لیست گزینه‌های امارت کوفه قرار ندهند و افرادی را برگزینند که با شرایط کوفه هم‌خوانی داشته باشند.

### ۱.۱. اقبال کوفیان به گزینه بومی و یمنی

کوفیان اساساً با گزینه‌ای که ازسوی پایتخت جهان اسلام به‌سمت آن‌ها گسیل می‌شد میانه خوبی نداشتند و از همین رو به خلیفه دوم در خصوص انتصاب سعد ابی وقاص و عمار یاسر به‌عنوان حاکم کوفه اعتراض کردند و همین موضوع با عزل سعد ابی وقاص و گلایه خلیفه وقت همراه شد (جنابی، ۱۴۳۵: ۳۲).

کوفیان به اولین انتصاب امیر مؤمنان (ع) برای این دیار، یعنی عمار بن حسان بن شریح طایی نیز روی خوش نشان ندادند (قلقشندی، ۱۹۸۵: ج ۱، ۱۰۴). او که در رأس هیئتی برای گرفتن پُست امارت کوفه از ابوموسی اشعری روانه این دیار شده بود در نهایت نتوانست به کوفه برسد و از نیمه راه بازگشت (عسقلانی، ۱۹۵۱: ج ۴، ۴۷۹؛ دارمی، ۱۳۹۳: ج ۲، ۲۷۳).

موضوعی که نشان می‌دهد ساز کوفیان بر گزینه معرفی شده از سوی مرکزیت حاکمیت اسلامی همیشه ناکوک بوده است؛ در عین حال بافت یمنی کوفه باعث شده بود که آن‌ها به گزینه‌هایی که رگ‌وریشه یمنی داشته باشند روی خوش نشان دهند (منتظرالقائم، ۱۳۹۶: ۱۹۶)؛ از همین رو تمامی افرادی که توسط علی بن ابی طالب علیه السلام برای امارت بر کوفه انتخاب شدند یمنی و قحطانی بودند.

در ابتدا سراغ ابوموسی اشعری، اولین والی کوفه در خلافت امیر مؤمنان علیه السلام برویم. درباره نسب ابوموسی اشعری آنچه از منابع نسب‌شناختی اولیه به دست می‌آید او، یعنی عبدالله بن قیس از شمار قبیله اشعر که از قبائل شناخته‌شده یمنی است به حساب می‌آید (ابن سعد، ۱۴۰۸: ج ۱، ۴۲۸)؛ قبیله‌ای که از قبائل قحطانی و سکونت‌گاه اولیه و اصلی آن‌ها در منطقه تهامه یمن بود که به‌صورت پراکنده می‌زیستند (همدانی، ۱۹۸۹: ۱۱۸). ابوموسی پایه‌گذار اسلام اشعریان بوده و همراه برادرش و شماری دیگر در زمان بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه آمده و اسلام آوردند (ابن سعد، ۱۴۰۸: ج ۴، ۱۰۰).

تنها ابوموسی نیست که از شمار یمنی‌هاست؛ بلکه قرطه بن کعب انصاری نیز از خزرچیان بوده که این قبیله نیز از جمله قبائل قحطانی و یمنی است. خزرچی که در کنار اوس نقش کلیدی و حیاتی در پایه‌گذاری و رشد اسلام در مدینه و دیگر نقاط جزیره العرب داشت و از هیچ‌گونه همکاری با رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول ده سال هجرت ایشان دریغ نکرده و در قریب به اتفاق همه جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشته است. والی دیگر علی بن ابی طالب علیه السلام، یعنی عقبه بن عمرو انصاری فرزند عمرو بن ثعلبه بن یسیره نیز از شمار بنوجداره که یکی از تیره‌های خزرچی به شمار می‌رفت، نیز اصالتی یمنی داشت (ابن ماکولا، ۱۴۱۱: ج ۱، ۷۹). هانی بن هوذه دیگر فرماندار امیر مؤمنان علیه السلام در کوفه اصلیتی یمنی داشته و از قبیله نخع بود؛ قبیله‌ای که از شاخه‌های مذحج به حساب می‌آمد و آن هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام در قبیله مذحج حضور یافته بودند بزرگان نخع از جمله مالک بن حارث اسلام آورده و در اقدامات نظامی امیر مؤمنان علیه السلام در آن ناحیه ایشان را همراهی کردند (اکوع، ۱۴۰۷: ۱۷۶)؛ حتی عمار بن حسان اولین کارگزار علی بن ابی طالب علیه السلام یمنی بود و از قبیله طی به شمار می‌رفت؛ قبیله‌ای که از اعراب جنوبی بودند و یمنی‌الاصل به شمار می‌رفتند (کحاله، ۱۴۱۴: ج ۲، ۶۸۹).

البته نباید فراموش کرد که یمنی‌ها اساساً نقش بزرگی در اداره حکومت امیر مؤمنان علیه السلام داشتند و طبق یافته‌های دکتر منتظرالقائم در کتاب نقش قبائل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام ۶۰ درصد والیان و استانداران حضرت امیر علیه السلام را یمنی‌ها شکل می‌دادند (منتظرالقائم، ۱۳۹۶: ۱۹۱).

## ۲.۱. توانمندی در منسجم کردن سپاه عراق

همان‌طور که اشاره شد کوفه در حقیقت شهری نظامی بود و ساختاری پادگانی داشت و بسیاری از نظامیان شهرهای مختلف در آن ساکن بودند؛ از این‌رو بعدتر نیز به‌عنوان بازوی اعمال قدرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیز شناخته شد و حتی در زمان معاویه که مرکزیت حکومت اسلامی به دمشق منتقل شد باز هم شاهدیم که عراق چهره نظامی خود را حفظ کرده و سپاه عراقی عرب به‌عنوان خطری همیشگی مرکز خلافت را تهدید می‌کرد. در این میان اما نظامیان حاضر در کوفه همگی از یک گروه نبودند و وجود قبائل متعدد اقتضا می‌کرد که گزینه‌ای برای امارت کوفه انتخاب شود که توانایی بسیج کردن نظامیان و یکپارچه‌سازی آن‌ها را داشته باشد؛ از این‌رو علی بن ابی‌طالب علیه السلام عمدتاً برای امارت کوفه به سراغ چهره‌هایی رفت که از پتانسیل بسیج کردن عمومی برخوردار بودند.

به‌عنوان نمونه امیر مؤمنان علیه السلام پس از چالش‌های فراوانی که با امارت ابوموسی اشعری در کوفه برخورد قرطه بن کعب را پیش از عزیمت به بصره و نبرد جمل به‌عنوان حاکم کوفه برگزید. در این میان بیشتر از تلاش‌های حسن بن علی علیه السلام و عمار یاسر و مالک اشتر در جهت منسجم کردن مردم کوفه برای نبرد جمل سخن گفته شده است (ابن اثیر، ۱۴۱۷: ج ۳، ۱۳۳)؛ اما گزارشی که پس از واقعه جمل درباره خبر پیروزی سپاه اسلام رسیده حاکی از آن است که قرطه بن کعب توانسته کنترل مناسبی بر اقشار مختلف مردم و قبائل گوناگون داشته باشد. در همین راستا محمد بن بشیر همدانی می‌گوید که علی بن ابی‌طالب علیه السلام پس از غلبه بر طلحه و زبیر و عایشه و تسلط بر بصره به مردم کوفه نامه نوشت و آن‌ها را از پیروزی خود در نبرد جمل آگاه کرد. مردم نیز پس از اطلاع از این پیروزی تکبیر سر دادند. نکته مهم ماجرا اینجاست که هیچ‌کس از حضور در مسجد تخلف نکرد و همگی در مسجد حاضر شدند (نوری، ۱۴۰۸: ج ۲، ۲۵۱). موضوعی که

نشان می‌دهد قرظۀ بن کعب توانسته آحاد مردم کوفه را تحت امارت خود و ذیل خلافت امیر مؤمنان علیه السلام گرد آورد.

کفایت قرظۀ بن کعب در اداره فضای مشّت کوفه و همچنین ارادتمندی او به امیر مؤمنان علیه السلام باعث شد که پس از استقرار امام علیه السلام در کوفه او را برای امارت بر منطقه بهقبازات انتخاب کنند (منقری، ۱۴۰۴: ۱۱).

نگارنده بر این باور است که اساساً اصرار مالک اشتر بر ابقای ابوموسی اشعری (یعقوبی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۱۷۶) در سمت امارت کوفه نیز از همین جهت بود که او توانایی ایجاد اجماع در میان کوفیان را داشت. مؤید آن اینکه ابوموسی پس از ابقایش توانست بیعت اکثریت کوفیان را برای خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام بگیرد (دمشقی، ۱۴۰۸: ج ۷، ۲۵۶)؛ اما ازسویی دیگر مادامی که ابوموسی بر کرسی امارت کوفه تکیه زده بود عملاً سپاه عراق منسجم نشده و تا ابوموسی بر سر کار بود برای یاری علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ جمل قدم‌ازقدم برنداشت. نامه‌های متعدد امیر مؤمنان علیه السلام به ابوموسی نشان می‌دهد که چشم خیل کثیری از مردم کوفه به اقدامات ابوموسی بوده است و گواه آن نیز آنکه عمارۀ بن شهاب ثوری را نپذیرفته و بر امارت ابوموسی اصرار ورزیدند. بعدها نیز با فشار کوفیان و اقبال و حسن نظری که به او داشتند یک پای میز حکمین قرار گرفت (منقری، ۱۴۰۴: ۵۰۰).

قدرت اداره کوفه و نمایان کردن جلوه‌ای منسجم امر بسیار مهمی بود که علی بن ابی طالب علیه السلام در هنگام خروج از کوفه و حرکت به سوی نهروان و جنگ با خوارج آن را به هانی بن هوذه سپرد؛ فردی که توانست بر ساز ناکوک برخی گروه‌ها فائق آمده و جلوی فتنه در قلب پایتخت اسلامی را بگیرد (کلبی، ۱۴۰۸: ج ۲، ۱۲۸). گفتنی است که قبیلۀ غنی و باهل که اصالتاً قومی پست و شوم بوده و از نظر اخلاقی و دینی ضعیف بودند، دست به فتنه‌انگیزی در پایتخت اسلامی زده و درحالی که امیر مؤمنان علیه السلام و اصحابشان در صفین و در نبرد با معاویه بودند تجمع کرده و دعا می‌کردند که خداوند تعالی معاویه را پیروز صفین قرار دهد. هانی بن هوذه که این فتنه‌انگیزی غنی و باهل را دید بلافاصله از امام علیه السلام کسب تکلیف کرد. امیر مؤمنان علیه السلام نیز در پاسخ به هانی بن هوذه تاکید کردند که آن‌ها را که با تو دشمنی می‌کنند از کوفه کوچ بده و احدی را نیز باقی نگذار. این گونه هانی

توانست تا حد زیادی شرّ فتنه این دو گروه را بخواباند (ثقفی، ۱۳۹۵: ج ۱، ۱۱ و علم الهدی، ۱۳۷۷: ۱۶۷).

## ۲. منطق انتصاب والیان یمن

پیش از اینکه منطق امام علیه السلام در انتصاب عبیدالله بن عباس و سعید بن سعد بن عبادۀ انصاری را به فرمانداری یمن بررسی کنیم لازم است نگاهی به اوضاع و احوال دینی مردم یمن انداخته و باری دیگر جریان ارتداد را در این منطقه بازبینی کنیم.

در زمانه خلیفه اول ارتداد و جنگ‌های رده به اوج خود رسید. ارتدادی که بیشتر رنگ‌وبوی سیاسی داشت و خلیفه اول بسیاری از مخالفان خود را به اتهام ارتداد از میان می‌برد و آن‌ها را سرکوب می‌کرد (واقدی، ۱۴۱۰: ۱۷۱)؛ اما دامنه جنگ‌های رده به یمن نیز رسید. برخی قبائل حاضر در این منطقه خلیفه اول را شایسته خلافت ندانسته و او را مستحق دریافت زکات نمی‌دانستند. شمار زیادی از قبائل نیز از روی ضعف اعتقادات پس از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله از اسلام بازگشته و برخی نیز دعوت پیامبران دروغین را لبیک گفتند (قرطبی، ۱۴۲۴: ج ۲، ۱۰۴؛ مقدسی، ۱۸۹۹: ج ۵، ۱۲۳). در این میان باید گفت در کنار ارتداد بزرگ قبیله کنده به رهبری اشعث بن قیس که رنگ‌وبوی سیاسی داشت و موضوع نه بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و نه دین اسلام، بلکه بر سر چرایی جانشینی ابوبکر بود، شاهد ارتدادهایی با رنگ‌وبوی دینی نیز هستیم (ابن شبه، ۱۴۰۱: ج ۲، ۵۴۷)؛ از جمله ارتداد قبیله خولان که از دین خارج شده و ابوبکر یعلی بن امیه را به‌سوی آنان فرستاد و او نیز بر آن‌ها پیروز شد و غنائم و اسیران زیادی از آن‌ها گرفت و در نهایت نیز خولیان به اسلام بازگشتند (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۰۹). در کنار قبیله خولان، بنونهد که شاخه‌ای از قضاعه به شمار می‌آمدند از دین خدا بازگشته و خلیفه اول ابازرعه بن مسعود بن عامر را برای پیکار و سرکوب آنان فرستاد (سلام، ۱۴۱۰: ۳۷۶).

از دیگر چهره‌های شاخص مرتدان عقیدتی طرف‌داران مسیلمه بن حبیب مشهور به مسیلمه کذاب در یمامه یمن بودند. مسیلمه که ادعای دروغین پیامبری داشت پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت خود را گسترش داد و با ازدواج با سجاج دختر یکی از بزرگان بنی تمیم، طرف‌داران بیشتری یافت و کارش بالا گرفت. ابوبکر پس از مشاهده قدرت‌گیری مسیلمه در یمامه خالد بن ولید را مأمور کرد تا مسیلمه و طرف‌دارانش را

سرکوب کند. در نهایت در یمامه جنگی سخت درگرفت؛ به گونه‌ای که ۱۲۰۰ تن از مسلمانان که دوسوم آن‌ها قاریان و حافظان قرآن بودند در این جنگ کشته شدند (وثیمه بن فرات، ۱۹۵۱: ۱۸). اسود عنسی از اهالی قبیله عنس نیز از شمار دیگر پیامبران دروغین است که در سال دهم هجری در این ناحیه ادعای پیامبری کرد (رازی، ۱۴۰۱: ۷۳).

علاوه بر اسلام آوردن یمنی‌ها در سال‌های آخر عمر شریف پیامبر ﷺ، حضور گسترده پیامبران دروغین و طرف‌داران آن‌ها در یمن حاکی از ضعف ایمانی آن‌ها و تازگی و نداشتن نفوذ عمیق اسلام در قلب و جان آن‌ها بود. در همین راستا اصغر منتظرالقائم در تحلیل این موضوع می‌نویسد:

«بازگشتگان از دین، تازه‌مسلمانانی بودند که تحت تربیت تعالیم اسلام به‌طور کامل قرار نگرفته بودند و اسلام در اعماق روح و جان آنان نفوذ نکرده بود و آشفتگی و شکاکیت آنان از تعدد آیین‌های مختلف، محیط خشک و بی‌آب و سوزان صحرا، مهاجرت و نزاع‌های بی‌پایان قبیله‌ای ناشی می‌شد. تعصب قبیله‌ای عامل دیگری برای ارتداد بود؛ زیرا یکایک اعضای قبیله بر این امر وقوف داشتند که قبیله عامل حیات و زندگی آنان و جدایی از آن، با توجه به خطرات صحرا، به معنای نابودی آنان است؛ از همین رو یک روح جمعی و عصبیتی سوزان در بین اعضای قبیله به وجود می‌آمد که مایه انسجام و اتحاد درونی آنان بود؛ اما ازسوی دیگر تعصب قبیله‌ای عاملی برای سودجویی پیامبران دروغین و رهبران مرتدان هم بود. شیوخ و رهبران قبائل که بعضی نیز ادعای پادشاهی داشتند خواهان نام و موقعیت بودند؛ به همین جهت با ایجاد حکومتی مرکزی موقعیت آنان متزلزل می‌شد و آینده برای آنان نگران‌کننده بود و این نگرانی آنان را به شورش علیه حکومت مدینه وامی‌داشت.» (منتظرالقائم، ۱۳۹۶: ۱۴۹).

با بیان این مقدمه و توصیف ضعف ایمانی و عقیدتی مردمان یمن، فلسفه انتصاب چهره‌هایی نظیر عبدالله بن عباس و سعید بن سعد بن عبادۀ انصاری برای امارت بر مردم یمن از سوی امام ﷺ نمایانگر می‌شود.

## ۱.۲. تقویت بنیه دینی و اسلامی

عبیدالله فرزند عباس عموی رسول خدا ﷺ است (قرطبی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۱۰۰۹). او از جمله اولین کسانی بود که در عهد خلافت امیر مؤمنان ﷺ امارت یکی از مناطق جغرافیایی حاکمیت اسلامی را به دست آورد. علی بن ابی طالب ﷺ پس از به دست گیری سکان خلافت، یعلی بن امیه که توسط عثمان به فرمانداری یمن برگزیده شده بود را برکنار و عبیدالله را به سمت فرمانداری این ناحیه منصوب کرد (بلعمی، ۱۳۷۳: ج ۳، ۶۱۰). عبیدالله بن عباس اما تنها کسی نبود که در این ناحیه از جانب امیر مؤمنان ﷺ حکم داشت و سعید بن نمران نیز به طور خاص برای اداره جند منصوب شده و به نوعی عبیدالله بن عباس را در جهت هرچه بهتر اداره کردن این منطقه مهم و استراتژیک یاری می‌رساند. عبیدالله بن عباس تا ماه‌های پایانی خلافت امیر مؤمنان ﷺ و شورش و غارات بسر بن اراطه بر کرسی امارت یمن تکیه زد (ثقفی، ۱۳۹۵: ج ۲، ۴۰۴).

باید گفت که از خلال ماجرای حمله بسر بن اراطه به صنعا و نامه‌نگاری‌های عبیدالله بن عباس و سعید بن نمران با خلیفه وقت، یعنی امیر مؤمنان ﷺ مشخص می‌شود که آن‌ها به‌ویژه عبیدالله تنواسته‌اند به درستی در این باره تدبیر کنند و با ضعیفی که در مقابل غارات بسر بن اراطه نشان دادند ضربه سختی به حاکمیت امیر مؤمنان ﷺ زدند (ثقفی، ۱۳۹۵: ج ۲، ۳۸۷).

اما چرا چنین شخصیتی به عنوان حاکم یمن برگزیده شد به همان مقدمه‌ای که کمی قبل تر بدان اشاره شد برمی‌گردد. اساساً یمن به خاطر موقعیت جغرافیایی‌اش از حوادث و کش‌وقوس‌های سیاسی و جنگ‌ها و نبردها در آن مقطع زمانی فاصله داشت؛ لذا منطقی بود امیر مؤمنان ﷺ گزینه‌هایی که دارای روحیه جنگ‌آوری بوده و توان مدیریت نظامی را نیز داشتند باید برای مناطق حساس امنیتی می‌گماشتند. در این میان عبیدالله بن عباس با کارزار جنگ بیگانه نبود و بعدها نیز فرماندهی سپاه حسن بن علی ﷺ را به عهده گرفت (یعقوبی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۱۴۲)؛ اما با توجه به خلل دینی و اعتقادی مردم یمن که به تفصیل به آن اشاره شد لازم بود گزینه‌ای برای یمن انتخاب شود که بتواند اسلام را در میان آنان تقویت کند و از این حیث عبیدالله بن عباس حرف برای گفتن داشت. او نه تنها جزو صحابه رسول خدا ﷺ به شمار می‌رفت؛ بلکه همانند برادرش عبدالله از ایشان نیز حدیث نقل

کرده است. او قدرت تفسیری و حدیثی برادرش عبدالله را نداشت و از او با نام «حبر الامة» یاد نمی‌شد؛ اما به‌عنوان چهره‌ای علمی و فقهی شناخته می‌شد. چهره‌ای که از منظر دینی دارای وجاهت و اعتبار بود و ازسوی امیر مؤمنان (ع) سه سال پیایی منصب مهم و دینی امیر الحاج را به عهده گرفت (قرطبی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۱۰۱۰). سعید بن سعد بن عباد نیز که کمی بعدتر و البته در شرایطی که صنعا حال‌وروز امنیتی و جنگی داشت منصوب شد، به‌نوعی از این ویژگی‌های عیدالله و صحابی بودن او برخوردار بود (بخاری، ۱۳۹۶: ج ۱، ۷۲؛ ابن سعد، ۱۴۰۸: ج ۵، ۶).

## ۲.۲. ترویج و تعمیق آموزه‌های علوی

باید گفت که اساساً اهالی یمن روی خوشی به مردمان حجاز نشان نمی‌دادند. این مهم از دو جهت بود. نخست موضوع اختلاف نسبی و سببی بر سر قحطانی و عدنانی بودن هر یک از یمنی‌ها و اهالی حجاز و دیگری تفاوت زیست قبیله‌ای حجاز و زیست متمدنانه اهالی یمن بود.

### ۱.۲.۲. تفاخر قحطانی و عدنانی

به‌طور کلی ساکنان منطقه حجاز به دو گروه بزرگ قبائل عدنانی و قحطانی تقسیم می‌شدند. قبائل عدنانی به قبائلی گفته می‌شد که بافت عمده جمعیت شهر مکه و اطراف آن را به خود اختصاص داده و نسب آنان به عدنان فرزند اسماعیل نبی برمی‌گشت. در این میان کعبه به‌عنوان عاملی پیونددهنده میان اعراب قحطانی و عدنانی شناخته می‌شد؛ اما آن‌طور که برخی مورخان گزارش کرده‌اند میان این دو گروه مفاخرات قبیله‌ای وجود داشته و حتی منجر به بروز جنگ‌هایی میان آن‌ها نیز شده است؛ به‌عنوان نمونه می‌توان به درگیری میان قبیله خزاعه با قصی بن کلاب از قریش برای قدرت‌گیری در مکه اشاره کرد که این نبرد در نهایت منجر به شکست خزاعه و فرمانروایی قریشیان بر مکه شد. همچنین از نبرد خزاز به‌عنوان یکی از جنگ‌های مهم و بزرگ در میان قحطانیان و عدنانیان نام برده شده است (جوادعلی، ۲۰۰۱: ج ۴، ۲۵۶).

### ۲.۲.۲. حکمرانی متمدنانه یمن در مقابل حکمرانی قبیله‌ای

ازسوی دیگر همان‌طور که ذکر شد اهالی یمن سبقه‌ای متمدنانه داشته و فرمانروایان و پادشاهان سبأ از حدود قریب به ۶۵۰ سال قبل از میلاد بر یمن حکومت می‌کردند. علاوه بر

این و پس از زوال حکمرانی سبأ در یمن شاهد آن هستیم که آن‌ها برخلاف نظام حکمرانی قبیله‌ای جاهلی تحت یک حکومت مرکزی، یعنی ایران و البته در برهه‌هایی روم زیست می‌کردند. باید گفت که در هنگامه ظهور اسلام یمن به‌عنوان یکی از استان‌های ایران شناخته می‌شد. در تاریخ آمده است که انوشیروان مترصد این بود که نفوذ خود را که از گذشته بر سواحل جنوبی خلیج فارس وجود داشت، گسترش دهد و به نفوذ روم و هم‌پیمانان روم در این نواحی خاتمه دهد و با این تفاسیر بنادر تجاری و بازارهای مهم و تنگه حساس و استراتژیک باب المندب را در اختیار بگیرد. اساساً جذابیت‌های اقتصادی این سرزمین انوشیروان را بر آن داشت که دست به فتح یمن و ملحق کردن آن به شاهنشاهی ایران بزند (ابن هشام، ۱۳۷۵: ج ۱، ۶۳). بدین صورت پس از غلبه مردمان فارس بر یمن این سرزمین تبدیل به یکی از استان‌های ایران شد و ازسوی تیسفون به‌طور مستقیم اداره شده و حاکمان ایرانی یمن عُشریه و خراج زمین و اموال را به پایتخت حاکمیت ایران ارسال می‌کردند (بغدادی، ۱۴۳۱: ج ۱، ۳۵۰). در همین راستا علی‌اصغر منتظرالقائم از پیوند عمیق ایرانیان و اهالی یمن سخن گفته و دراین‌باره می‌نویسد: «پارسیان چون به یمن وارد شدند اجتماعاتی را در نقاط مختلف آن کشور شکل دادند و چون پیوندهای سببی با مردم یمن برقرار کردند به‌مرور زمان بر جمعیتشان افزوده شد که در منابع احفاد و اخلاف آنان «ابناء» گفته می‌شود.» (منتظرالقائم، ۱۳۹۶: ۶۰).

همین دو موضوع و به‌خصوص سبقه تمدنی یمن کافی بود که آن‌ها به‌راحتی تن به آیین نوظهور اسلام که موطن و محل تولد آن حجاز و مکه بود ندهند؛ ازاین‌رو لازم بود که فردی به‌عنوان سفیر و مبلغ دین اسلام به این سرزمین فرستاده شود که بتواند بر همیت‌های عربی فائق آمده و با نگاهی متمدنانه اسلام را به اهالی یمن معرفی کند. در این بین باید گفت که در میان اصحاب رسول خدا ﷺ شخصی سزاوارتر از امیر مؤمنان ﷺ برای انجام این مأموریت مهم نبود و اولین ارتباط یمنی‌ها با امیر مؤمنان ﷺ از مأموریت ایشان به سرزمین همدان و مدحج آغاز شد (ابن هشام، ۱۳۷۵: ج ۲، ۵۹۰؛ ابن سعد، ۱۴۰۸: ج ۳، ۵۶۸). راهنمایی‌های علی بن ابی‌طالب ﷺ به مردمانی که روزگاری تمدنی کهن و عمیق داشته و با آداب حاکمیت مرکزی آشنا بودند باعث شد که ایشان بتوانند در سرزمین مدحج و همدان همانند رسول خدا ﷺ در مدینه، اقدامات حکومتی با اختیار کامل اقتصادی و مالی و قضایی انجام دهند و به تبلیغ و توسعه دین اسلام بپردازند (نيسابوری،

۱۴۱۱: ج ۳، ۱۴۶). از همین جا بود که یمنی‌ها با علی بن ابی‌طالب (ع) آشنا شده و مهر وی در قلب شمار کثیری از آن‌ها افتاد؛ محبتی که بیان فضائل امیر مؤمنان (ع) ازسوی نبی مکرم اسلام (ص) باعث بیشتر شدن آن شد؛ ازاین‌رو امیر مؤمنان (ع) پس از تکیه زدن بر کرسی خلافت به این ناحیه توجه ویژه‌ای پیدا کرده و سعی بر این داشتند که آموزه‌های ناب و متمدنانه اسلامی که روزگاری خود ایشان به مردمان یمن چشاندیده بودند را تعمیق و گسترش دهند؛ ازاین‌رو یکی از دلایل جدی انتصاب عبیدالله بن عباس این بود که از نزدیکان امیر مؤمنان (ع) و همان‌طور که اشاره شد در حوزه علمی و دینی نیز به ایشان نزدیک بود.

### ۳. منطق انتصاب والیان مصر

مصر از طیف‌های مختلف و متعددی شکل گرفته بود و در این مسیر حمله عمرو عاص به مصر بی‌تاثیر نبود. بخشی از سپاهی که عمرو عاص در زمان خلیفه دوم به سمت مصر روانه کرد را گروهی به نام حمراء شکل می‌دادند که اصالتاً رومی بودند. گروه دیگری از لشکریان و سپاهیان عمرو عاص را فارسی‌ها شکل می‌دادند؛ گروهی که در یمن بوده و برای فتوحات و همراهی قبائل عربی به این مناطق آمده بودند؛ حتی آمده که پس از تصرف مصر ایرانی‌ها در محلی مختص به خود اسکان یافته و مسجد ایرانی‌ها تا قرن سوم معروف و مشهور بوده است. در کنار رومی‌ها و قبطی‌ها و ایرانی‌ها مهاجرت طیف‌های مختلف مسلمانان و کشوقوس‌های گوناگون سیاسی باعث رنگارنگی هرچه بیشتر مصر از جهت سیاسی و اجتماعی شده بود (تغری بردی، ۱۴۳۱: ج ۱، ۱۲۷).

### ۱.۳. ایجاد یکدستی و انسجام در جامعه

ازاین‌رو گوناگونی اجتماعی در مصر ازسویی و ازسوی دیگر حساسیت ژئوپلیتیکی این سرزمین در مجاورت با شامات تحت نظر معاویه و همچنین مشرف به امپراطوری روم (نک: صالح احمد، ۲۰۰۴: القسم ارض المصر) همه‌وهمه اقتضا می‌کرد که شخصی برای امارت مصر انتخاب شود که بتواند در ابتدا مصر را با تمام رنگارنگی جمعیتی که دارد مدیریت کرده و در مرحله بعد آن را از گزند شامات و امپراطوری روم در امان نگه دارد و این گونه سدی محکم برای حفظ حاکمیت مرکزی اسلامی بسازد. هدف مهمی که امیر مؤمنان (ع) به دنبال آن بوده و قیس بن سعد بن عباده انصاری نیز به عنوان اولین کارگزار

امیر مؤمنان (علیه السلام) در مصر به خوبی توانست طیف‌های گوناگون مصریان را زیر سایه امارت خود منسجم کند. قیس بن سعد از طرف‌داران علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) بوده و از شمار کسانی شناخته می‌شود که تن به خلافت ابوبکر نداد (طوسی، ۱۴۱۴: ۷۱۶) و دلاوری بود که حکیمانه رفتار می‌کرد و همین دوراندیشی او باعث شد که تنها در عرض چند روز بتواند بر فتنه‌های گوناگون مصر غلبه کند. همین امر سبب شد که معاویه رسماً از اقدامات او به ستوه بیاید و حربه‌هایش برای ایجاد هرج و مرج در مصر به سنگ بخورد. او حتی به قیس بن سعد نامه نوشت و او را ترغیب کرد از علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) دل‌کنده و به معاویه و یارانش پیوندد که با پاسخ منفی قیس روبه‌رو شد (ثقفی، ۱۳۹۵: ج ۱، ۲۱۶).

قیس بن سعد پیوسته از جنگ و خونریزی پرهیز داشت و سعی می‌کرد که طیف‌های مختلف مردم را با نرم‌خویی تحت امارت خود گرد آورد. سیاستی که مبتنی بر همان نکته‌ای بود که امام (علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر به آن اشاره کرده و به مالک تاکید کردند که مردم یا برادران دینی تو هستند یا در خلق با تو برابرند و از این رو تا می‌توانی با آن‌ها وارد جنگ و جدال نشو و همچون حیوان شکاری به دنبال غنیمت گرفتن از آن‌ها نباش (رضی، نامه ۵۳).

قیس بن سعد پس از فتنه معاویه که بعدتر به آن اشاره خواهیم کرد مجبور به واگذاری امارت مصر به محمد بن ابی‌بکر شد. او در هنگام واگذاری امارت مصر به محمد بن ابی‌بکر همین نکته‌ای که امام (علیه السلام) به مالک اشتر متذکر شدند را به محمد بن ابی‌بکر نیز متذکر شده و به او تاکید می‌کند که وارد جدال با برخی چهره‌های طرف‌دار بنی‌امیه نشود و مادامی که آن‌ها شری به او نرسانده‌اند با آن‌ها جنگ نکند و حتی اگر از او خواستند که بر میثاق نماز گذارد این کار را انجام دهد. موضوعی که محمد بن ابی‌بکر به آن کاملاً بی‌توجهی کرد و دقیقاً ۱۸۰ درجه خلاف آنچه که قیس بن سعد به او متذکر شده بود عمل کرد و به گروه‌های مختلفی از جمله حدیج و خارجه که قیس بن سعد به صراحت تاکید کرده بود که کاری به کار آن‌ها نداشته باشد نامه نوشت و آن‌ها را فراخواند که با او بیعت کنند. آن‌ها از این امر سر باز زده و وقتی محمد بن ابی‌بکر، ابی‌عمرو بن بدیل بن ورقاء الخزاعی را مأمور کرد که با آن‌ها برخورد کند منجر به فتنه‌ای بزرگ در مصر شد و جنگ داخلی شکل گرفت و در نهایت محمد بن ابی‌بکر نتوانست شرایط مصر را کنترل کند و امام (علیه السلام) مالک اشتر را به امارت مصر اعزام کردند (کندی، ۱۴۲۴: ۲۳).

مالک اشتر که برای امارت مصر برگزیده شد نیز دارای چنین خصلت‌هایی بود. او در عین جنگ‌آوری دستی بر عالم سیاست داشت و به‌خوبی فرازونشیب‌های سیاست و دسیسه‌ها و فتنه‌ها را می‌شناخت (منقری، ۱۴۰۴: ۱۹۵). او در جنگ‌های مختلف امیر مؤمنان علیه‌السلام پایه‌پای ایشان شمشیر می‌زد و نه‌تنها در دام فتنه حکمت معاویه و خروج خوارج نیفتاد؛ بلکه با خطبه‌های قراء خود، آن‌ها را از افتادن در این دام برحذر می‌داشت (سلیم بن قیس، ۱۴۰۵: ج ۲، ۸۰۵). تجربه سیاسی او به همین جا ختم نمی‌شود. مالک اشتر معتقد بود به هر ضربی شده می‌بایست فردی پُست امارت را به عهده بگیرد که اکثریت مردم او را پذیرفته و تن به حاکمیت او دهند. او به این موضوع صفر و یک نگاه نمی‌کرد؛ اما اصرارهای مکرر او باعث شد که ابوموسی اشعری که به‌نوعی دارای پایگاه رأی درخور توجهی در کوفه بود، در مسند امارت کوفه ابقا شود. او در این اندیشه خود خطا کرد؛ اما به امر امام علیه‌السلام روانه کوفه شد و با توانمندی سیاسی و نظامی خود توانست کوفه را منسجم کرده و سپاه عراق را عازم نبرد جمل کند (خوئی، ۱۳۹۲: ج ۱۷، ۱۵).

### ۲.۳. تقدیم نظر مشاور بر والی

یکی از نکات فنی و دقیق تاریخی کم‌وکیف ماجرای عزل قیس بن سعد از امارت مصر است؛ همان‌طور که اشاره شد قیس بن سعد نبوغ مدیریتی خود را در امارت مصر آشکار کرد و وفاداری خود به امیر مؤمنان علیه‌السلام را چنان به رخ معاویه کشید که او از مجاب کردن قیس برای خیانت در امارت مصر خسته شد و بارها اعلام کرد که مکر من درباره قیس بن سعد جواب نمی‌دهد و او از من امتناع می‌کند.

در نهایت معاویه با مشورت با بزرگان اموی دریافت که باید مسیر نیرنگ خود را نه از مصر، بلکه از پایتخت حکومت مرکزی آغاز کند. باید گفت که قیس بن سعد توانسته بود با سیاست خود با جریان‌های گوناگون اپوزیسیون حاضر در مصر تعامل برقرار کند؛ به‌خصوص اینکه توانسته بود امویان افراطی مصر که از طرفداران پروپاقرص عثمان بوده و در قریه‌ای به نام خربتا حضور داشتند، را آرام کند. قریه‌ای که چهره‌های بزرگ اموی همچون معاویه بن حدیج، مسلمة بن مخلد، بسر بن ابی‌أرطاة و مریدان آن‌ها را در دل خود جای داده بود و درافتادن با آن‌ها و فعالیت آن‌ها می‌توانست برای امارت مصر خطرناک شود. معاویه از همین رفتار درست قیس بن سعد با مردم خربتا و دیگر چهره‌های

اپوزیسیون حداکثر استفاده را برد و قیس را متهم کرد که از هم‌پیمانان شام است و رفتار نیکویش تنها به‌خاطر این است که او با امویان سروسری دارد. معاویه به مردم شام به‌صورت رسمی اعلام کرد که دیگر قیس بن سعد را دشنام ندهند؛ چراکه او روابط نیکویی با امویان خربتا دارد. مکر معاویه جواب داد و وقتی خبر کذب دوستی قیس با امویان به مرکز حکومت امیر مؤمنان علیه السلام رسید، مشاوران ایشان ازجمله عبدالله بن جعفر و محمد بن ابی‌بکر بيمناک شده و خواهان برکناری او شدند. سابقه‌ای که قیس بن سعد داشت و کارنامه سراسر نیکوی او باعث شد امیر مؤمنان علیه السلام به درخواست ابتدایی مشاورانشان توجهی نکنند. امام علیه السلام پس از پافشاری مشاوران و درخواست آن‌ها نامه‌ای به قیس بن سعد نوشته و از او خواستند که امویان مصر به‌ویژه مردم خربتا را به بیعت با خود دریاورد. قیس وقتی با نامه علی بن ابی‌طالب علیه السلام مواجه شد در پاسخ اعلام کرد که تابع نظر امام علیه السلام است؛ اما بیعت گرفتن از جریان اپوزیسیون مصر باعث خواهد شد که زمام امور از دستش خارج شود و او توانایی چنین کاری را ندارد و اگر امیر مؤمنان علیه السلام بر این امر اصرار دارند بهتر است فرد دیگری را جایگزین او کنند. علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیز در نهایت او را برکنار و محمد بن ابی‌بکر را جایگزین او کردند (تغری بردی، ۱۴۳۱: ۹۸ و وردانی، ۱۴۱۴: ج ۶، ۱۰).

در همین راستا نگارنده بر این باور است که امیر مؤمنان علیه السلام در عزل و نصب‌های خود به سخن مشاوران اهمیت زیادی داده و آن را بر سخن والی ترجیح می‌دادند؛ نه تنها بر سخن والی ترجیح داده؛ بلکه نظر مشاور را بر اندیشه خود نیز مقدم کرده و همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد امام علیه السلام علی‌رغم مخالفت خود با ابقای ابوموسی اشعری به سخن مشاور خود مالک اشتر عمل کرده و ابوموسی را ابقا کردند. سیاستی که به‌نوعی برگرفته از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. به یاد داریم که در جنگ احد علی‌رغم اینکه نظر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این استوار بود که سپاه اسلام در مدینه بماند و احتمال پیروزی مسلمانان در جنگ شهری بیشتر است، اما در نهایت ایشان سخن مشاوران خود ازجمله حمزه سیدالشهدا را ترجیح داده و سپاه اسلام را برای نبرد با مشرکان به خارج از شهر کشاندند (طبری، ۱۳۸۷: ج ۲، ۵۸).

در پایان نگارنده بر این باور است که امیر مؤمنان علیه السلام به عنوان خلیفه چهارم اسلامی در ساختار حکومت خود شاخص های کلی و عمومی را برای انتصاب والیان خود در نظر می گرفته و هر والی از یک ویژگی های پایه و حداقلی برخوردار بوده است؛ در عین حال تعامل متفاوتی با برخی مناطق مهم جغرافیایی داشته و با درک صحیح از موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیکی آن ها و وضعیت اجتماعی و سیاسی و فرهنگی این بلاد شخصی را برای امارت این مناطق بر می گزیدند که مناسب شرایط آن بوده و بیشترین کارآمدی را داشته باشد.

در ابتدا در این گزارش پژوهشی به سراغ کوفه پایتخت حاکمیت اسلامی در عهد خلافت امیر مؤمنان علیه السلام رفتیم. کوفه ای که پس از ظهور اسلام و در کش وقوس فتوحات اسلامی پدید آمد و به عنوان شهری نظامی و بازرگانی شناخته می شد. در این میان با توجه به حضور گسترده طیف های مختلف اعراب قحطانی در این منطقه و با تدقیق در نسب والیان امیر مؤمنان علیه السلام در این ناحیه مشخص می شود که همگی آن ها از شمار اعراب یمنی بوده و اساساً با توجه به میل زیاد کوفیان به حاکم همگون و همخون با خود، امیر مؤمنان علیه السلام با درک این مهم احتمالاً سعی بر آن داشته اند که والیان خود را از این طیف نسبی انتخاب کنند.

با توجه به موقعیت حساس کوفه در مرکز خلافت اسلامی و اینکه به عنوان یکی از مراکز و پایگاه های اصلی جنگی و نظامی شناخته می شده است، به نظر می رسد که علی بن ابی طالب علیه السلام سعی داشته اند کسانی را انتخاب کنند که همگی توانایی مدیریت اوضاع داخلی کوفه و بسیج کردن مردم کوفه و تهییج مردمان این شهر نظامی و پادگانی برای نبرد را داشته باشند.

پس از کوفه به سراغ یمن رفتیم. یمنی که از حیث جغرافیایی از اهمیت سوق الحیشی و استراتژیک زیادی برخوردار بوده و از همین رو این منطقه پیوسته محل توجه دو امپراتوری بزرگ آن زمان، یعنی روم و ایران قرار داشته و حکمرانی طولانی شاهنشاهی ایران بر این دیار مردمان یمن را با زیست متمدنانه عجین کرده بود. مردمان یمن آن روزگار ازسویی به سبب تفاخر قحطانی و عدنانی که در روابط بین مردم حجاز حاکم بود و ازسوی دیگر

زیست متمدنانه‌ای که داشتند، اجازه نمی‌داد به راحتی به اسلام نوظهور و برخاسته از میان مکه و مدینه تن دهند؛ از این رو پیامبر حکیم اسلام ﷺ امیر مؤمنان ﷺ را برای تبلیغ آیین نوظهور اسلام به این دیار فرستادند تا با فائق آمدن بر همیت‌های عربی و تبلیغ صحیح دین به مردمانی که روزگاری تمدنی کهن داشتند، یمن را نه به شمشیر، بلکه با اندیشه به تصرف خود درآوردند. موضوعی که در خلافت امیر مؤمنان ﷺ نیز مورد توجه قرار گرفت و ایشان شخصیت‌هایی را بر فرمانداری بر این دیار انتخاب کردند که از دانش و آگاهی لازم برخوردار بوده و تلاش خود را در جهت تعمیق آموزه‌های علوی معطوف کنند.

در آخر به سراغ مصر رفتیم. مصری که دارای تاریخ کهن و تمدنی چندهزارساله بوده و موقعیت حساس و ژئوپلیتیکی آن در میان امپراطوری ایران و روم باعث شده بود که از اهمیت بسزایی برخوردار باشد. در عهد خلافت امیر مؤمنان ﷺ نیز از سرزمین‌های اسلامی به شمار می‌رفت؛ اما همجواری آن با سرزمین شام که تحت تصرف معاویه بود باعث شده بود که همچنان از حساسیت به خصوصی برخوردار باشد. در این میان حضور طیف‌های مختلف مردم از قبطیان و رومیان و ایرانیان گرفته تا جریان‌های مختلف سیاسی اسلامی آن وقت از جمله علویان و امویان که خود آن‌ها نیز به امویان طرفدار عثمان و امویان طرفدار عمرو عاص تقسیم می‌شدند، همه و همه باعث شده بود که امیر مؤمنان ﷺ والیانی را برای این مناطق برگزینند که توان ایجاد یک اجماع حداکثری بدون جنگ و خون‌ریزی را داشته باشند. در ادامه اما موضوع انتصاب محمد بن ابی‌بکر را بررسی و تدقیق کرده و با قرار دادن دیگر شواهد و اماره‌های تاریخی گفتیم که به نظر علی بن ابی‌طالب ﷺ رأی مشاوران خود را بر نظر والیان و فرمانداران پیوسته ترجیح می‌داده‌اند.

## فهرست منابع

۱. ابن اثیر، علی بن ابوالکرم، ۱۴۱۷، الکامل فی تاریخ، به تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربی.
۲. ابن شبه، ابوزید عمر النمیری البصری، ۱۴۰۱، تاریخ المدینة المنورة، به تحقیق فهیم محمد شلتوت، قم: دار الفکر.
۳. ابن ماکولا، سعد الملک، ۱۴۱۱، الإکمال فی رفع الاریاب عن المؤلف والمختلف فی الأسماء والکنی والأنساب، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۴. ابن هشام، ۱۳۷۵، السیرة النبویة، به تحقیق مصطفی السقا، ج ۲، مصر: شرکه مکتبه و مطبعة البابی الحلبي.
۵. ابوعبید، قاسم بن سلام، ۱۴۱۰، النسب، به تحقیق مریم محمد خیر الدرع، بیروت: دار الفکر.
۶. احمدی میانجی، علی، ۱۴۲۶، مکاتیب الائمة عليه السلام، به تصحیح مجتبی فرجی، قم: دار الحديث.
۷. بغدادی، محمد بن حبیب، ۱۴۳۱، المجبر، به تحقیق إیلزة لیختن شیتیر، بیروت: دار الآفاق الجديدة.
۸. بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۴۱۷، انساب الاشراف، به تحقیق سهیل زکار و ریاض الزرکلی، بیروت: دار الفکر.
۹. \_\_، ۱۹۸۸، فتوح البلدان، بیروت: دار و مكتبة الهلال.
۱۰. بلعمی، ابوعلی، ۱۳۷۳، تاریخ نامه طبری، به تحقیق محمد روشن، ج ۳، تهران: البرز.
۱۱. ثقفی، ابراهیم بن محمد، ۱۳۹۵، الغارات، به تحقیق جلال الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی.
۱۲. جمال الدین، یوسف بن تغری بردی، ۱۴۳۱، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، مصر: وزارة الثقافة و الإرشاد القومي دار الکتب.

١٣. الجنابي، كاظم، ١٤٣٥، تخطيط مدينة الكوفة، بي جا، بي نا.
١٤. علي، جواد، ٢٠٠١، المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام، بيروت: دار الساقى.
١٥. دارمى، محمد ابن حبان، ١٣٩٣ق، الثقات، تحت مراقبة محمد عبدالمعيد خان، حيدرآباد الدكن الهند: دائرة المعارف العثمانية.
١٦. دمشقى، عمرو بن كثير، ١٤٠٨، البداية و النهاية، به تحقيق على شيرى، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
١٧. ذاكرى، على اكبر، ١٣٨٦، سيمای كارگزاران، چ ٥، قم: بوستان كتاب.
١٨. \_\_، ١٣٨٦، سيمای كارگزاران، چ ٥، قم: بوستان كتاب.
١٩. رازى، احمد بن عبدالله، ١٤٠١، تاريخ مدينه صنعاء، به تحقيق حسين بن عبدالله العمرى، صنعاء: چاپ محقق.
٢٠. سيدرضى، محمد بن حسين، ١٣٩٣، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتى، چ ١٨، قم: پیام مقدس.
٢١. الطبرى، محمد بن جرير، ١٣٨٧، تاريخ الرسل و الملوك، چ ٢، بيروت: دار التراث.
٢٢. طوسى، محمد بن الحسن، ١٤١٤، الامالى، به تحقيق مؤسسة البعثة، قم: دار الثقافة.
٢٣. عسقلانى، احمد بن على، ١٤١٥، الاصابة فى تمييز الصحابة، به تحقيق عادل أحمد عبدالموجود و على محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية.
٢٤. علم الهدى، على بن حسين، ١٣٧٧، تنزيه الأنبياء ﷺ، قم: دار الشريف الرضى.
٢٥. العلى، صالح احمد، ٢٠٠٤، الفتوحات الاسلاميه، بيروت: المطبوعات للتوزيع و النشر.
٢٦. قرطبى، يوسف بن عبدالله، ١٤٢٤، جامع بيان العلم و فضله، به تحقيق أبوعبدالرحمن فواز أحمد زمرلى، كويت: مؤسسة الريان.
٢٧. \_\_، ١٤١٢، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، بيروت: دار الجيل.
٢٨. بخارى، ابوعبدالله، بي تا، تاريخ الكبير، تصحيح النسخة الإلكترونية الشيخ محمود محمد خليل، طبع تحت مراقبة محمد عبدالمعيد خان، حيدرآباد الدكن: دائرة

٢٩. قلقشندی، احمد بن علی، ١٩٨٥، مآثر الإنافة في معالم الخلافة، به تحقیق عبدالستار أحمد فراج، ج ٢، کویت: مطبعة حكومة الكويت.

٣٠. کحاله، عمر رضا، ١٤١٤، معجم قبائل عرب، بیروت: مؤسسة الرسالة.

٣١. کلبی، هشام بن محمد، ١٤٠٨، نسب معد و الیمن الكبير، به تحقیق الدكتور ناجي حسن، مصر: عالم الكتب، مكتبة النهضة العربية.

٣٢. کندي، محمد بن يوسف، ١٤٢٤، الولاة المصر و كتاب القضاة للکندي، به تحقیق محمد حسن محمد حسن إسماعيل و أحمد فريد المزيدي، بیروت: دار الكتب العلمية.

٣٣. مقدسی، المطهر بن طاهر، ١٨٩٩، البدء و التاريخ، پاریس: چاپ پاریس.

٣٤. منتظرالقائم، اصغر، ١٣٩٦، نقش قبائل یمنی در حمایت از اهل بیت عليه السلام، ج ٢، قم: بوستان کتاب.

٣٥. منقری، نصر بن مزاحم، ١٤٠٤، وقعة صفین، به تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ج ٢، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي.

٣٦. نوری، حسین بن محمدتقی، ١٤٠٨، مستدرک الوسائل و مستنبط الوسائل، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.

٣٧. نيسابوري، أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم، ١٤١١، المستدرک علی الصحیحین، به تحقیق مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الكتب العلمية.

٣٨. واقدی، محمد بن عمر، ١٤١٠، الردة مع نبذة من فتوح العراق و ذکر المثنی بن حارثة الشيباني، به تحقیق يحيى الجبوري، بیروت: دار الغرب الإسلامي.

٣٩. ابن فرات، وثيمة بن موسى، ١٩٥١، قطع من كتاب الرده و هی ماخوذه من كتاب الاصابه لابن حجر العسقلانی، بی جا: مطبعة مجتمع العلماء و الادباء.

٤٠. وردانی، صالح، ١٤١٤، الشيعة فی مصر من الامام علی حتی الامام الخميني عليه السلام، قاهره:

مكتبة مدبولي الصغير.

٤١. هاشمي، محمد بن سعد بن منيع، ١٤٠٨، الطبقات الكبرى، به تحقيق زياد محمد منصور، المدينة المنورة: مكتبة العلوم و الحكم.
٤٢. هاشمي خويي، حبيب الله، ١٣٩٢، تكمله منهاج البراعه في شرح نهج البلاغه، قم: انوار الهدى.
٤٣. هلالى، سليم بن قيس، ١٤٠٥، كتاب سليم بن قيس هلالى، به تحقيق محمد انصارى زنجانى خوينى، قم: الهادى.
٤٤. همدانى، حسن بن احمد بن يعقوب، ١٩٨٩، صفة جزيرة العرب، به تحقيق محمد بن على الاكوع، بغداد: دار الشؤون الثقافية العامة.
٤٥. يعقوبى، احمد بن محمد، ١٣٧٣، تاريخ يعقوبى، قم: افست.

